

# چامسکی، ولف و من:

## چرا زبان هر آنچه که چامسکی می گوید نیست؟

اینکه اگر زبان ذاتی است چه مقدارش ذاتی است در کانون توجه قرار می گیرد.

اینجاست که کار من وارد صحنه می شود. در سال ۲۰۰۵ مقاله‌ای در مجله *انسان‌شناسی معاصر* چاپ کردم دربارهٔ زبان پیرهان<sup>۴</sup> زبانی آمازونی که به هیچ خانواده زبانی زنده‌ای تعلق ندارد- با این مضمون که این زبان فاقد برخی مقوله‌ها و ساخت‌های دستوری است که بسیاری از پژوهشگران انتظار دارند در تمامی زبان‌ها یافته شود. توضیح دادم که این غیاب به دلیل هیچ گونه محدودیت ذاتی شناختی سخنگویان آن نیست بلکه به دلیل ارزش‌های فرهنگی است. پدیده‌ای که من آن را مخصوصاً فوریت اصل تجربه نامیده‌ام. هرچند فکر می‌کردم چیزی که نوشته بودم ممکن است بحث‌انگیز شود اما اصلاً برای آن تعداد حملات در قالب مقاله و کتاب دانشگاهی و حمله‌هایی به شخص من که اینک بیش از یک دهه به شدت ادامه داشته و محرکش آن مقاله بوده، آماده نبودم. بر اساس درجات متفاوت این دعوا، من یا شارلاتانی بی‌ربط و غلط‌انداز (چامسکی، در روزنامهٔ برزیلی *سانو پائولو*<sup>۵</sup>، فوریه ۲۰۰۹) هستم یا قهرمان آبی مردمی که تمام زحمات چامسکی بر روی دستور جهانی را آن چنان تحقیر کرده‌ام که هیچ‌کس پیش از آن نکرده

به ندرت اختلاف نظرهای علمی به مباحثات عمومی راه می‌یابند. با این حال گاهی اوقات موضوع بحث یا طرف‌های مجادله آن چنان قوهٔ تخیل عموم را تحریک می‌کنند که برعکس، مضمون جدل فنی و خشکی در میان پژوهشگران، به رسانه‌های گروهی سرریز می‌کند و مجموعهٔ وسیعی از آرای خبرگان و ناخبرگان را آشکار می‌سازد. علاقه‌مند شدن مردم به سود علم است به شرط آنکه مسبب تفکری ژرف‌تر دربارهٔ چیزهایی شود که برای فهم گونهٔ انسان اهمیت دارند. درست از همین جنس اختلاف نظر اینک سال‌هاست که در علم زبان‌شناسی در جریان است. به تازگی اختلاف نظر در این موضوع نویسندهٔ امریکایی، تام ولف را با کتابی جدید به نام *پادشاهی سخن*<sup>۶</sup> و یک مقاله در همین باره در مجلهٔ *هارپر* به معرکه کشاند. این کار مباحثه را اندکی تغییر داد و نسبت به قبل تعداد بیشتری از مردم را درگیر نمود. ولی الان موضوع حول ولف و چامسکی و من می‌چرخد. برای اینکه فهم درستی از بحث موردنظر به دست آوریم ابتدا باید از نظریه‌های مهم چامسکی در ارتباط با یادگیری زبان توسط انسان هرچند اندک آگاه باشیم. از اواخر سال ۱۹۵۰ میلادی به امروز، این زبان‌شناس امریکایی الهام‌بخش هزاران مقاله و صدها کتاب بوده است که در شرح و بسط مفهومی با عنوان *اسباب زبان/موزی*<sup>۷</sup> قلم فرسوده‌اند. این نظریه می‌گوید که در زیست‌شناسی انسان چیزی وجود دارد که

### \* برگردان: آرش سالار \*

دانشجوی کارشناسی ارشد

زبان‌شناسی همگانی

دانشگاه علامه طباطبائی

salar.aru@gmail.com



\* این مطلب ترجمهٔ مقاله‌ای است از دنیل اورت

: (Daniel Everett)

«Chomsky, Wolf and me: Why language is not everything that Noam Chomsky said it is?»

1. The Kingdom of Speech
2. Language Acquisition Device
3. Current Anthropology
4. Pirahã
5. Folha de São Paulo
6. Subordinate Clause



بود (ولف، مجلهٔ *هارپر*،

اوت ۲۰۱۶).

این بدان خاطر است که احتمالاً کارم اول از طریق رسانه‌های جمعی مطرح شد زیرا برای ایده‌های اصلی مردی که نیویورک تایمز هوجی‌گرانه مهم‌ترین روشنفکر زنده لقب داده بود، یعنی چامسکی، یک معضل محسوب می‌شد. حالا که به عقب بازمی‌گردم تعجب می‌کنم که آنچه آن قدر منتقدان دانشگاهی‌ام را برانگیخته بود این مدعا می‌بود که در زبان پیرهان بند ناهمپایه<sup>۸</sup> وجود ندارد. انگار در طول مراسم مذهبی روی صلیب عیسی تف انداخته باشم. البته من

منحصراً مختص زبان است. گواه اصلی آن

هم اینکه کودکان چیزی بیش از آنچه احتمالاً از

پیرامونشان آموخته‌اند، زبان می‌دانند. فرق میان آنچه کودکان می‌دانند با نمونه‌های زبانی که در معرض آن بوده‌اند را فکر محرک می‌نامند. در متون مربوطه مثال‌هایی از این پدیده (و مثال‌های نقض) فراوانند. راه دانشمندان شناخت‌گرا از این بابت که آیا اصلاً چنین فقری وجود دارد یا خیر از هم جدا می‌شود و حتی برخی با عنوان فقر تخیل از آن یاد می‌کنند تا آن را خوار و خفیف جلوه دهند. با بالا گرفتن بحث،

تکامل یافته باشد، لذا مطالعات تطبیقی شاید شواهد چنین محاسباتی را بیرون از قلمروی ارتباط زبانی بجوید (برای مثال عدد، مسیریابی و روابط اجتماعی). در نتیجه بیشتر مردم بحثم را که در زبان پیرهان تکرارپذیری وجود ندارد به عنوان مثال نقضی ناب برای طرح تکرارپذیری آنها در نظر گرفتند.

از طرف دیگر جمع‌بندی اصلی من در آن مقاله در وهله نخست درباره تکرارپذیری نبود بلکه درباره رابطه بین فرهنگ و دستور زبان بود. در واقع اصطلاح تکرارپذیری در آن مقاله به ندرت دیده می‌شود. در آن مقاله، من نبود واژگان سورنما چون «همه»، «هر» و «هریک»، نبود واژگان رنگ، نبود اعداد، نبود اسطوره‌های آفرینش،

نبود مذهب، این حقیقت که مردم آن سامان پس از قرن‌ها ارتباط هنوز تک‌زبانی باقی مانده‌اند، یا ساده‌ترین نوع روابط خویشاوندی را دارند که تا کنون ضبط و ثبت شده و غیره را نشان

دادم. جمع‌بندی من تقریباً بی‌آزار بود: برای هواداران نظریه دستور جهانی مباحثات این مقاله ایرادی را بازمی‌نماید حاکی از حوزه زبانی خودمختاری

که بسیاری از مؤلفه‌های اصلی‌اش می‌تواند متأثر از فرهنگی باشد که در آن می‌بالد. اگر صورت یا غیاب چیزهایی نظیر تکرارپذیری، ساخت صدا، ساخت کلمه، سورنمایی، اعداد، تعداد و غیره به شدت مقید به فرهنگی خاص است، همان‌گونه که مستدل کرده‌ام، موضع حوزه زیست‌شناسانه قطعی و خودمختار زبان جداً تضعیف

می‌شود.  
در واقع بیشتر

انتظار داشتم کسی نقص‌های استدلالم را در بیاورد یا از یافته‌هایی که از چشم من مخفی مانده بود مثال‌های روشنی بزند یا در همان سامان پژوهشی ترتیب دهد تا مدعایم را بسنجد. در بحث‌های دانشگاهی کار درست همین است. اما در دور نخست انتقادات که بیش از پنج سال به طول انجامید چیزی که به جایش نصیبم شد دشنام و ناسزا بود.

مقاله سال ۲۰۰۵ من درباره تکرارپذیری در زبان، در خلأ به وجود نیامده بود. در سال ۲۰۰۲ چامسکی، مارک هوزر<sup>۷</sup> و تکمسه فیچ<sup>۸</sup> مقاله‌ای در مجله ساینس<sup>۹</sup> منتشر کردند، درباره قوه نطق. آنها دو قوه مجزا را به نام‌های قوه گسترده نطق<sup>۱۰</sup> و قوه محدود نطق<sup>۱۱</sup> تبیین کردند. بدین ترتیب که:

قوه گسترده نطق شامل نظام حسی-حرکتی، نظام مفهومی-منظوری و سازوکارهای محاسباتی برای تکرارپذیری است که ظرفیت تولید گسترده نامحدودی از جمله‌ها به وسیله مجموعه محدودی از عناصر را فراهم می‌کند. فرضیه ما این است که قوه محدود نطق فقط شامل تکرارپذیری و تنها بخش منحصرأ انسانی قوه نطق است.

مضاف بر این، آنها پیشنهاد می‌دهند که قوه محدود نطق ممکن است به دلایلی جز دلایل زبانی



7. Marc Hauser
8. Tecumseh Fitch
9. Science
10. Language Faculty Broad
11. Language Faculty Narrow



زبان‌شناسان اوایل قرن بیستم نظریه‌های چامسکی را باور داشتند و نتیجه‌گیری من برای ایشان کسالت‌بار بود. اما این نتیجه‌گیری به شدت با درک چامسکی از زبان در تضاد بود. هر چند چامسکی در نوشته‌هایش به زبان ارجاع می‌دهد اما منظور او به طور خاص نظام دستوری تکرارپذیری است. در نتیجه مدعای او که زبان از قوه محدود نطق که تنها شامل تکرارپذیری است مشتق می‌گردد دچار دور می‌شود؛ به این دلیل که او به سادگی به ما می‌گوید چطور سال‌هاست زبان را تعریف کرده است. اگر زبانی پیدا شود که نخواهد از تکرارپذیری استفاده کند دست‌کم باید کنجکاو شد و دست بالا بدین معنی است که کل فهم چامسکی از زبان-دستور زبان اشتباه است.

روشی که در برابر بسیاری از منتقدان چامسکی به کار می‌رود، نادیده گرفتن آنهاست. مشکلی از این بابت وجود ندارد. ضمن اینکه در سطح دانشگاهی این موضوع امری جالفتاده است. یقیناً من برای واکنش نشان دادن به تمامی منتقدانم وقت نمی‌گذارم. کار مثبت برای انجام دادن هست. اما در این مورد بسیار سخت بود که کار من نادیده گرفته شود، چون عمومیت پیدا کرده بود. چامسکی به روشنی گفته بود که تکرارپذیری برای داشتن زبان امری بنیادین است و مقاله من در واقع مثال نقض آن را می‌نمایاند. تکرارپذیری نمی‌تواند برای زبان امری پایه‌ای تلقی شود وقتی زبان‌هایی بدون آن وجود دارند؛ حتی اگر فقط یک زبان پیدا شود که در آن تکرارپذیری وجود نداشته باشد.

شهرت مقاله از وقتی شروع شد که بنا به درخواست سردبیر مجله، خبرگزاری دانشگاه شیکاگو (ناشر *انسان‌شناسی معاصر*) خبر مقاله من را به خبرگزاری‌ها داد. وقتی سردبیران فکر می‌کنند مقاله‌ای با ارزش است، معمولاً چنین می‌کنند. از چنین اخباری اغلب به کلی چشم‌پوشی می‌شود. اما در این مورد، چندین روزنامه و برنامه‌های رادیویی داستانم را برگزیدند و درباره آن با من مصاحبه‌هایی ترتیب

چامسکی به روشنی گفته بود که تکرارپذیری برای داشتن زبان امری بنیادین است و مقاله من در واقع مثال نقض آن را می‌نمایاند.

این گفته است. مضاف بر این من ادعا نمی‌کنم که کارم به هیچ نحوی حقیقت است. البته که قضاوت می‌تواند اشتباه باشد).  
و حالا ولف، که برای یادداشت‌هایش درباره آنچه طبل توخالی می‌داند، معروف است - از قبیل خوش پوش‌های افراط‌گرا (۱۹۷۰) و از باهوس<sup>۱۲</sup> تا خانه ما (۱۹۸۱) - با بوق و کرنا داخل این بحث پریده است. در کتابش، پادشاهی سخن (۲۰۱۶) تقریباً چامسکی را در نقدی طعنه‌آمیز غرق می‌کند (نه کاملاً غیرمنصفانه، علی‌رغم نثر وحشتناک ولف که از برخی گوشه و کناره‌های کتاب سر برمی‌آورد). تعجب‌آور نیست که کسانی که هدف ولف بودند و به چامسکی احترام می‌گذارند، دارند به تندی پاسخ می‌دهند و چون من یکی از دو قهرمان کتاب پادشاهی سخن هستم (دیگر قهرمان آن، طبیعت‌گرای قرن نوزدهم، آلفرد راسل والاس است) زیر آتشبار بیشتری از طرف زبان‌شناسان و غیرزبان‌شناسان قرار گرفته‌ام. برخی از آنها مانند حمله نویسنده‌ای با اسم مستعار (که باید اعتراف کنم نثر واقعاً خوبی داشت) در مجله آنلاین سه صبح

دادند. یکی دو تا مجله، مقاله‌هایی چاپ کردند که نتایج در آنها به صورت مختصر بررسی شده بود. مجله‌های پیشروتر حتی مطلب را به عنوان مقاله اصلی کار کردند، مثل مجله نیویورکر در شماره آوریل ۲۰۰۷ و یا بعدتر سرمقاله پیشتر ذکر شده نوشته ولف در مجله هارپر. توجه رسانه‌ها به کار، پاسخ انتقادی عظیمی (همراه نظرات مثبت و تعریف‌های بسیار) چه از جانب دانشگاهیان و چه غیردانشگاهیان برانگیخت. وقتی به ده سال قبل نگاه می‌کنم چرخه نقدها جالب می‌نماید و مرا یاد این گفته که به آرتور شوپنهاور نسبت داده می‌شود می‌اندازد: «هر حقیقتی از سه دروازه عبور می‌کند. نخست به سخره گرفته می‌شود. دوم با خشونت تمام رد می‌شود. سوم به عنوان چیزی که بدیهی بوده است پذیرفته می‌شود». انتقادهای از مقاله‌ها رخت بریستند، با این ادعا که من درباره صحبت‌هایی نظیر اینکه «او یک شارلاتان است» یا «این کار خط و ربطی ندارد» در اشتباه بوده‌ام. خیلی شبیه مرحله پذیرشی که شوپنهاور ذکر کرده است (با اینکه مشخص نیست شوپنهاور دقیقاً چنین چیزی گفته باشد ولی چیزهایی شبیه به



12. Bauhaus





13. Ivy-league Bias

14. Minimalism

شوروند و محتوای بحث را به غلط فهمیده‌اند که ارزش پاسخگویی هم ندارند.

علی‌رغم خیزش احساسات به نظر می‌رسد ردپای چیز مهمی دربارهٔ همهٔ این‌ها وجود دارد. آدم معمولی تشخیص می‌دهد که زبان خصوصیت اصلی انسان بودن ماست. هر انسان سالمی حرف می‌زند. حتی آنهایی که سر جزئیات بحث‌های چامسکی و من دربارهٔ تکرارپذیری زبان خمیازه می‌کشند، به سمت کتاب ولف کشیده می‌شوند چون فکر می‌کنند زبان مهم است.

اینکه مردم در این گرد و خاک دانشگاهی احساساتی می‌شوند دلیل دیگری نیز دارد. بسیاری از مردم چامسکی را نه به خاطر کار زبان‌شناسی بلکه به دلیل نوشته‌های سیاسی‌اش می‌شناسند. به زعم برخی، صلاحیت روشنفکرانهٔ او در سیاست در نهایت از همان هوش سرشاری ناشی می‌شود که منجر به ابداع نظریه‌ای در زبان‌شناسی شد. نظریه‌ای که به لحاظ روشنفکری هم‌ارز نظریهٔ نسبیت اینشتین است. این مردم از انتقاداتی که به کار زبان‌شناسی او می‌شود فاصله می‌گیرند چراکه به اعتقاد من این انتقادات می‌توانند نبوغ او را خدشه‌دار کنند. این موضع برای کسانی که دنبال ساختن بتی از او به عنوان یک سیاسی هستند، بسیار مهم است. انتقادات من به چامسکی به زعم آن‌ها چون انتقادات فیزیکدانان تازه‌کاری است که در دانشگاهی مهجور تئوری‌های اینشتین را زیر سؤال برده‌اند.

دلیل دیگر واکنش‌های منفی به انتقاد از چامسکی چیزی است که من به طور موردی آن را «انحراف لیگ آیوی»<sup>۱۳</sup> می‌نامم. تقلید، نیرویی پرتوان‌تر از ابداع در همهٔ فرهنگ‌هاست. اگر تقلید کنیم همه چیز بسیار آسان‌تر انجام می‌گردد تا اینکه دست به نوآوری بزنیم. به همین دلیل است که ما لباس‌هایمان را از همان فروشگاه همیشه می‌خریم و در همان رستوران همیشه شام و ناهار می‌خوریم. و وقتی از مردم تقلید می‌کنیم و همان پیراهن کشفاف را می‌پوشیم که آنها می‌پوشند، همان ترانه‌ها را می‌خوانیم و همان ایده‌ها را تکرار می‌کنیم، داریم کاری را انجام می‌دهیم که بیشتر فرهنگ‌ها می‌کنند؛ تقلید از آدم‌های مشهور و باکلاس. به عنوان مثال گزارشگران وقتی اخبار علم را پوشش می‌دهند به ندرت در کار ابداع هستند؛ بدین معنا که به ندرت خودشان می‌نشینند که جوانب امر غامض را بسنجند و دربارهٔ آن به نتیجه‌ای برسند. آنها بیشتر ترجیح می‌دهند به مجموعه‌ای از متخصصان رجوع کنند تا در چنین مواردی از آنها نقل قول کنند و آن مجموعه‌ها پُرند از اساتید لیگ آیوی. مشکلی با این موضوع نیست، فقط دارم اشاره می‌کنم که این شیوه‌ای معمول است. این شیوه آدم را از کار سخت تفکر و عرق‌ریزی روحی می‌رهاند.

اما چامسکی اینشتین نیست، و زبان‌شناسی فیزیک نیست. برخلاف اینشتاین، به عنوان مثال، چامسکی مجبور شد ذره‌ذره از هر نظریهٔ بزرگی که بر ساخته بود، عقب‌نشینی کند تا آنکه برسد به چیزی در حدود پژوهش تازه‌اش که آن را «کمینه‌گرایی»<sup>۱۴</sup> می‌نامد. مفاهیمی

چون ژرف‌ساخت و روساخت که سبب شهرت او شدند سال‌ها پیش به دور انداخته شدند و برخلاف فیزیک، به منظور رد آرای وسیع‌تر چامسکی، ابزار برجسته‌ای چون ریاضیات یا راه روشنی در دسترس نیست- و همین دلیل است بر جنجالی که اکنون در جریان است. به مرور زمان دستور جهانی از مجموعه‌ای غنی از به اصطلاح اصول ذاتی، به آنچه که دربارهٔ زیست‌شناسی انسان است و زبان انسانی را ممکن می‌سازد کاهش داده شده است (با این تعریف که، همان‌طور که بارها گفته‌ام، خود مغز با تمام حضور فیزیکی‌اش در جمجمه دستور جهانی است). وقتی که چامسکی به قوهٔ محدود نطق به عنوان تنها چیزی که زبان انسانی را ممکن می‌سازد که مخلوقات دیگر از آن بهره‌ای ندارند رضایت داد، مدعی شد که قوهٔ محدود نطقی چیزی نیست جز تکرارپذیری نه بیش‌تر و نه کم‌تر. توانایی گذاشتن یک چیز درون چیزی دیگر از همان رسته. در همین احوالات بود که زبان پیرهان پدیدار شد.

تکرارپذیری در زبان انگلیسی و بسیاری دیگر از زبان‌ها شایع است. مثلاً اسم «دست» و «فروش» را درون ساختی تک‌کلمه‌ای جای دهید و «دستفروش» را بدست آورید. جمله‌هایی را درون جمله‌ای دیگر قرار دهید و داشته باشید «جان گفت که در آن مهمانی نبوده است». به طوری که «در آن مهمانی نبوده است» جمله‌ای است درون جمله بزرگ‌تر «جان گفت که ...» یا مثال جالب‌تر اینکه «خرچنگ‌هایی که خرچنگ‌ها را می‌خورند، خرچنگ‌ها را می‌خورند».

پادشاهی سخن هدف حملهٔ منتقدان در وبلاگ‌ها و نظرات پای مطالب و مقالات روزنامه‌ها بوده است. نوشته‌هایی که زبان‌شناسان، مردم‌شناسان، روان‌شناسان، روزنامه‌نگاران و زیست‌شناسان تکاملی نوشته‌اند. برای اغلب کسانی که معتقدند نظرات چامسکی دربارهٔ زبان‌شناسی و سیاست ثابت یا آن قدر خوب اقامه شده‌اند، وارد کردن ایراد به آنها از بیرون این حوزهٔ علمی-مردم‌عادی-تجاوز به مقدسات است. من در این جنگ بی‌طرفم. کتاب ولف کتاب من نیست. ولف در یک دورهٔ چندماهه چند ساعت پای تلفن با من مصاحبه کرد. جمع‌بندی نهایی مال خود اوست.

اما ولف می‌تواند از خودش مراقبت کند. او به دفاعیات من نیازی ندارد. با این وجود «مرا اندیشه این است که ایشان در این باب حکماً بیش از قاعده بر وی درمی‌آیند». با تمام این احوال برخی از منتقدان احساس می‌کنند برای ویران کردن کتاب ولف، باید کار مرا هم با خاک یکسان کنند که مشمول عنایت بنده است. و ناامیدکننده اینک، تمام انتقادات بر روی کار من درون نقدهایی که بر روی کار ولف وارد شده، از چامسکی گرفته تا همهٔ کسانی که خوانده‌ام، به هدفی که می‌خواستند نمی‌رسند.

من هم ممکن است چون هرکس دیگری در اشتباه باشم. ممکن است روزی فرابرسد که ثابت شود پیرهان نیز تکرارپذیری دارد. اما هیچ‌کس کاری نکرده که حتی اندکی نزدیک به این هدف باشد و هیچ‌کس هم با موفقیت تحلیل مرا در مقالهٔ سال ۲۰۰۵ رد نکرده است. بحثی نقادانه از کار من در مجلهٔ زبان وجود دارد که همین‌جا



15. The Grammar of Happiness
16. Andrew Nevins
17. David Pesetsky
18. Cilene Rodrigues
19. Pontifical Catholic University
20. Language Journal
21. Linguistic Society of America

از طرف دیگر این زبان‌شناسان پروژه مرا جدی گرفتند و مقاله نقادانه طولانی و استواری در مجله علمی زبان<sup>۲۰</sup> به چاپ رساندند. من به دعوت سردبیر مجله در همان شماره پاسخ دادم. مقاله آنها اساساً مدعی شد که پایان‌نامه دکترای من در سال ۱۹۸۳ شواهدی به دست می‌دهد که تکرارپذیری در زبان وجود دارد. پاسخ من به آنها ساده بود و هست. یافته‌های تازه نظرم را تغییر داد و مجابم کرد که زبان پیرهان تکرارپذیری ندارد. این لب مطلبی بود که در آن نوشته تبادل شد. با این حال ۸۷ صفحه از بهترین فضای مجله انجمن زبان‌شناسی آمریکا<sup>۲۱</sup> را به خود اختصاص داد که بی‌سابقه بود. در آن تبادل نظرها هیچ‌کس نگفت که پیرهان خارج از موضوع است. چون کسی این‌گونه نمی‌اندیشید. این ایده برنامه بعدی منتقدان بود.

این روزها آن حرف دقیقاً چیزی است که منتقدانم می‌زنند. بدین ترتیب که حتی اگر حق با من باشد، تحلیل من از زبان پیرهان بی‌ارتباط با پروژه مهم فهم طبیعت زبان انسان است. آنها روی این نکته انگشت می‌گذارند که اگر مردم آن سامان بتوانند زبانی را بیاموزند که در آن تکرارپذیری هست مثلاً پرتغالی، زبان رسمی برزیل، بنابراین آنها می‌توانند تکرارپذیری را به کار ببرند و بنابراین این حقیقت که زبانشان از این خصیصه بی‌بهره است چیزی درباره تکرارپذیری به عنوان پیش‌نیازی برای زبان انسان به ما نمی‌گوید. همچنان که روشن خواهد شد این استدلال ضعیفی است. هرچند

سرراست بگویم نه من و نه منتقدانم پس از این همه فراز و نشیب نتوانسته‌ایم حتی ذره‌ای نسبت به قبل همدیگر را قانع کنیم. برخی از نقدها و بحث‌ها درباره کتاب ولف اشاره می‌کنند که این جدل کاملاً نامربوط است. این نیز اشتباه است. این جدل برای فهم ما از زبان و تکامل انسان بسیار حیاتی است و فعلاً شواهد نظر مرا تأیید می‌کنند،

و نه مال چامسکی را. وقتی از او خواسته شد نظرش را راجع به فیلم مستند «دستور زبان شادی»<sup>۱۵</sup> ۲۰۱۲ که از کار من ساخته شده بود بگوید، چامسکی تأکید کرد «در اینکه زبان بر اساس فرایند تکرارپذیری بنا شده است هیچ تردیدی نیست». با این سخن، چامسکی مرحله تازه‌ای را معرفی کرد که روح شوپنهاور هم از آن بی‌خبر بود - تأکید ساده بدون پژوهش: «اصرار دارم که ذاتاً درست می‌گویم و رقیبم در اشتباه است».

دیگر زبان‌شناسان با کاری صادقانه و دقیق تلاش کردند تا نشان دهند تحلیل اشتباه است. اندرو نوینز<sup>۱۶</sup> از دانشگاه کالج لندن، دیوید پستسکی<sup>۱۷</sup> از ام آی تی و سیلین رودریگز<sup>۱۸</sup> که حالا در دانشگاه پونتیفیکال کاتولیک ریو دو ژانیرو<sup>۱۹</sup> است بارها و به صدای بلند مرا در رسانه‌های جمعی و مجله‌های دانشگاهی نقد کرده‌اند اما دست‌کم در پنج سال اول هرگز نگفتند که این کار بی‌خط و ربط است. هرآنچه ولف درباره کارهای آنها در کتاب پادشاهی سخن می‌گوید کاملاً درست است.



- 22. Jeanette Sakel
- 23. Riau
- 24. Bantu
- 25. Mandarin

بارها به عنوان استدلالی محکم اشتباه گرفته شده اما از چند دیدگاه به اشتباه افتاده است. پیش از آنکه آنها را بر شمرم یادآوری می‌کنم که من از همان ابتدای پژوهشم درباره توانایی مردم پیرهان در استفاده از تکرارپذیری نوشته‌ام. اینکه آن‌ها توانایی تفکر تکرارپذیر دارند، کشف نویی نیست.

چامسکی و دیگران حتی ادعای کاذبی مبنی بر اینکه بسیاری از آنها پرتغالی حرف می‌زنند مطرح کرده‌اند تا این حقیقت را که آنها می‌توانند تکرارپذیری را به کار ببرند تقویت کنند. و بر این اساس نتیجه می‌گیرند که مردم این سامان حتماً توانایی‌های تکرارپذیر دارند و بنابراین فرضیه قوه محدود نطق به قوت خود باقی است. اما همان‌طور که گفتم این استدلال درست نیست. برای مثال، به جرأت می‌توان گفت، از این قوم آن کسانی که می‌توانند پرتغالی حرف بزنند، اگر اصلاً به این زبان سخن بگویند، هیچ کدامشان پرتغالی را بعد از پیرهان نیاموخته‌اند. تنها کسانی که زبان پرتغالی حرف می‌زنند که خارج از روستا بزرگ شده باشند و پرتغالی زبان مادری‌شان محسوب شود. جینت سِکل<sup>۲۳</sup> از دانشگاه غرب انگلیس در بریستول، دقیقاً این موضوع را مطالعه کرده است. او مردم پیرهان را به همراه من ملاقات کرده و پژوهش خودش را انجام داده است و چندین مقاله در مجله‌های یادشده درباره استفاده مردم پیرهان از زبان پرتغالی منتشر کرده است.

مردم پیرهان که مادرزادی به زبان پیرهان حرف می‌زنند و در همین فرهنگ بالیده‌اند، خیلی کم پرتغالی صحبت می‌کنند، اگر اصلاً بلد باشند. و بر اساس کار سِکل وقتی هم حرف می‌زنند پرتغالی را به شکل تکرارناپذیر صحبت می‌کنند. تماس فرهنگی مردم پیرهان و پرتغالی‌ها و ارزش‌های اساسی فرهنگ پیرهان بسیار جالب توجه است. این موضوع هیچ ربطی به هوش ندارد. آنها نادان یا در حال پسرفت یا از لحاظ ژنتیکی آدمهای غریب جداافتاده‌ای نیستند. موضوع رابطه بین فرهنگ و دستور زبان آنهاست که این مسائل را پیش می‌کشد. دست آخر مناقشه مذکور در این باره است که آیا زبان پیرهان مثال نقضی است بر کار چامسکی یا فقط یک استثناست. ظاهر قضیه می‌گوید که استثنا و مثال نقض یک چیزند. هر دو حقایقی هستند که با پیش‌بینی‌ها جور در نمی‌آیند. اینکه شما آنها را کنار بگذارید و نظریه خود را پیش ببرید (کاری که با استثناها می‌شود) یا جدی بگیرید و نظریه خود را بازبینی یا رها کنید (کاری که مثال‌های نقض مسبب آن هستند)، انتخابی است فرهنگی که ارزش‌ها و ساختارهای دانش و نقش اجتماعی شما را بازمی‌تاباند. چیزی که ظاهراً بر اساس نظام ارزشی شما به نظرتان بسیار گیراست یا در حقایقی که می‌پسندید به خوبی می‌گنجد. دیدگاه چامسکی این است که زبان پیرهان مثال نقض نیست بلکه استثنا (آن هم بی‌ربط) است. دیدگاه جدید چامسکی که تکرارپذیری را فقط وضعیتی ذهنی تلقی می‌کند، زبان پیرهان را بی‌ربط نمی‌سازد. تکرارپذیرانه اندیشیدن با داشتن دستور زبانی که خصیصه تکرارپذیری دارد یکی نیست. اما چرا این واقعیت که مردم پیرهان توانایی تفکر به

روش تکرارپذیری را دارند، ایده چامسکی، هوزر و فیچ (۲۰۰۲) را که می‌گویند قوه محدود نطق همان تکرارپذیری است، نجات نخواهد داد؟ با اینکه چامسکی و طرفدارانش مدت‌هاست دارند در این باره قلم‌فرسایی می‌کنند اما نکته اصلی را در نمی‌یابند. آموزه راستین چنین است که اگر تکرارپذیری همان قوه محدود نطق است، اما قرار نیست در مورد زبانی معین آشکار شود، پس احتمالاً زبان‌های دیگری به غیر از پیرهان (شاید مثل زبان اندونزیایی ریواو<sup>۲۴</sup>) می‌توانند فاقد تکرارپذیری باشند. و با این استدلال مدعای خیره‌کننده‌ای استنتاج می‌کنیم مبنی بر اینکه اگرچه تکرارپذیری ممکن است مشخصه‌ای باشد که زبان انسانی را ممکن می‌سازد اما در واقع لزومی ندارد که در هر زبانی یافت شود.

چنین استدلالی هرگونه پیوند تجربی بین فرضیه قوه محدود نطق و یافته‌های زبانی فعلی را می‌گسلد. این مشکل ناشی از سردرگمی چامسکی در این است که داشتن تفکر تکرارپذیر را از جایگاه و کارکرد توانایی تکرارپذیر فرق نمی‌نهد. من بارها مطرح کرده‌ام که پرسش تعیین‌کننده این نیست که آیا انسان‌ها توانایی فکر کردن تکرارپذیرانه را دارند یا نه، بلکه این است که این توانایی در کجا اقامت دارد و جمع‌بندی من چنین است که تکرارپذیری فرایند تفکر را تسهیل می‌کند و به زبان کمک می‌کند که به نرخ انتقال اطلاعات بیفزاید. به عنوان مثال مخابره کردن اطلاعات پیچیده جمله تکرارپذیر ۱ از جمله تکرارناپذیر ۲ آسان‌تر است:

جان گفت که مری فکر می‌کند که جان در اشتباه است که فکر می‌کند ماده تشکیل‌دهنده ماه پنیر سبز است.

جان به حرف آمد. مری فکر می‌کند. جان در اشتباه است. جان فکر می‌کند. ماده تشکیل‌دهنده ماه پنیر سبز است.

تکرارپذیری پایه و اساسی زیستی برای زبان نیست. بهسازی اندیشیدن انسان است.

غریب این است که همچنان که کار من بی‌ربط جلوه داده می‌شود، همان جماعت تمام تلاششان را می‌کنند که ثابت کنند من در اشتباهم. با این وجود من به تک‌تک ایرادهایی که گفته شده پاسخ داده‌ام. ولی منتقدان به هیچ کدام از پاسخ‌های من اشاره نمی‌کنند. وقتی کارم را نقد می‌کنند فقط انتقادات من را ذکر می‌کنند، نه پاسخ‌های من - تا جایی که خوانده‌ام و می‌توانم بگویم.

زبان پیرهان می‌تواند به دو دلیل نامرتبط باشد. نخست به این دلیل که نظریه چامسکی نمی‌گوید یک زبان باید از تکرارپذیری تبعیت کند به این خاطر که تکرارپذیری یا قوه محدود نطق اصل است. دوم و مرتبط با قبلی اینکه مجموعه‌ی ژن‌های دستور جهانی به صورت طیفی از خصیصه‌های ظاهری ژن‌ها بتوانند نشان داده شوند.

نه دستور جهانی (ظرفیت زیستی ذاتی تمام دستور زبان‌ها به قول چامسکی) و نه قوه محدود نطق پیش‌بینی نمی‌کنند که بر این اساس همه زبان‌ها شبیه هم هستند. همه زبان‌ها نُج آوا، صدایی که در زبان‌های بانو<sup>۲۴</sup> یافت می‌شود، ندارند. آهنگ، در همه زبان‌ها آن‌چنان که در ماندارین<sup>۲۵</sup> است ممیز معنا نیست. همه زبان‌ها مثل



۲۶. صدای th در کلماتی چون  
then و throw  
27. La Voce di New York  
28. PLOS ONE

قدرت محاسباتی مغز انسان است که به احتمال زیاد زبان انسان را پشتیبانی می‌کند؛ بدون اینکه نیاز باشد به مفهوم قوه نطق، چه محدود و چه گسترده، متوسل شویم.

کوتاه سخن آنکه، پرسش این نیست که آیا انسان تکرارپذیرانه می‌اندیشد. پرسش این است که آیا این توانایی مشخصاً به زبان ارتباط دارد یا به طور کلی به مهارت‌های شناختی انسان مرتبط است (می‌تواند به هر دو ارتباط داشته باشد، اما با توجه به آنچه ما درباره سازماندهی مغز می‌دانیم بعید است).

اگر حق با من باشد بدین ترتیب نشان داده‌ام نحو جمله در زبان‌های انسانی ملزم به داشتن ساخت تکرارپذیر نیستند. همه مردم ممکن است تکرارپذیرانه بیندیشند اما در دستور زبانشان تکرارپذیری نداشته باشند. چیزی که نشان داده‌ام این است که بنا به همان دلیل که مردم پیرهان می‌توانند تکرارپذیرانه بیندیشند، اگر دستور زبانشان تکرارپذیری ندارد، بنابراین تکرارپذیری برای زبان انسانی بنیادین نیست. بلکه بسیار کلی‌تر، مؤلفه‌ای از قوه شناختی انسان است. عکس این مدعا چنین است که همه زبان‌های دنیا می‌توانند تکرارپذیری نداشته باشند اما تکرارپذیری هنوز به تنهایی قوه محدود نطق است. این ادعا سخن پوچی است. اگر اصلاً چیزی ذاتی و مختص ظرفیت زبان انسان وجود داشته باشد، یافته‌ها از زبان پیرهان نشان می‌دهد که تکرارپذیری جزء آن نیست.

البته همچنان این پرسش باقی است که چرا زبان‌شناسان نسبت به این بحث اینقدر احساسی می‌شوند. من معتقدم دو دلیل وجود دارد. نخستین دلیل اینکه خیلی از آنها احترام فوق‌العاده‌ای برای چامسکی قائل‌اند. و به نظر من چامسکی هر ذره از این احترام را به دست آورده است. من ۲۵ سال اول سابقه کاری‌ام را با کار بر روی نظریه چامسکی صرف کرده‌ام و او را بی‌نهایت تحسین می‌کنم. دلیل دوم اینکه به هر حال اگر چامسکی اشتباه کرده باشد، بسیاری از پژوهش‌های انجام‌شده بر روی این نظریه خانه‌ای بر روی آب هستند. زبان‌شناسی از من پرسید اینکه آدم‌های خیلی باهوش و تحصیل کرده به سمت نظریه چامسکی جذب شده‌اند، نشانه‌ای درست نظریه او نیست؟ به هیچ وجه! الاهیون بسیاری وجود دارند اما من هنوز به خدا ایمان ندارم که مجاب شوم در مورد آن پژوهش الاهیاتی انجام دهم. هوشمندی دلیلی بر درستی نیست و علم دموکراسی نیست.

تکرارپذیری بنیاد زبان انسان نیست. یک زبان این موضوع را نشان می‌دهد. به نظر نمی‌رسد زبان ذاتی باشد و یا قوه محدود نطق یا دستوری جهانی وجود داشته باشد. زبان قدیم است و از هوش عمومی انسان برمی‌خیزد، نیازی برای بنا کردن جوامع و فرهنگ‌ها. اگر گفته شوینهاور درست باشد، سومین مرحله انتقادات به کار من این خواهد بود: ما همیشه می‌دانستیم. به یاد سخنی می‌افتم که به ویلیام جیمز منسوب است: بخش اعظمی از مردم فکر می‌کنند که دارند فکر می‌کنند درحالی‌که در واقع دارند پیش‌داوری‌هایشان را مجدداً سازماندهی می‌کنند.

انگلیسی صدای بین‌دندانی<sup>۲۶</sup> ندارند. بسیاری از زبان‌شناسان که ایده دستور زبان جهانی و یا حتی قوه محدود نطق را (و اگر رابطه بین این دو برایتان مبهم است به این خاطر است که برای همه مبهم است) می‌پذیرند، باور دارند که این یک جعبه ابزار است. هر زبانی می‌تواند مشخصه‌های مورد نیازش را از این جعبه ابزار ذاتی جهانی بردارد. ایده وجود چنین ابزاری صرفاً به این دلیل که زبان‌ها از همه آن استفاده نمی‌کنند، تهدید نمی‌شود. به هر حال هیچ مکانیکی نمی‌گوید که ابزارهایی که در اختیار دارد ولی از آن‌ها استفاده نمی‌کند کمتر از ابزارهایی که از آنها استفاده می‌کند، واقعی هستند. اما جعبه ابزار قیاس مناسبی در مورد زبان و تکرارپذیری نیست. زیرا ادعا نشده است که هیچ ابزاری، هیچ یک از مشخصه‌های زبان چون آهنگ، نج آوا و غیره، مؤلفه‌های منحصرأ انسانی قوه محدود نطق هستند، آن‌طور که در مورد تکرارپذیری ادعا شده است. تکرارپذیری ابزار نیست که انتخاب شود بلکه به قول چامسکی همانا موتور خود زبان است و کاملاً با مشخصه‌های دیگر فرق می‌کند. تکرارپذیری بنیان زبان است. باقی همه طبق نظریه قوه محدود نطق چامسکی از این خصیصه مشتق شده‌اند.

البته همان‌طور که قبلاً اشاره کردم ظاهراً چامسکی می‌خواهد همه بخش‌های اصلی را پوشش دهد- من در اشتباهم، من شارلاتانم و من بی‌ربطم. در مصاحبه‌ای در *صدای نیویورک*<sup>۲۷</sup> به تاریخ اکتبر ۲۰۱۶، چامسکی تأکید می‌کند که تحقیقی دقیق مدعاهای مرا رد کرده. اما این حقیقت ندارد. هرچند بسیاری از منتقدان احتمالاً تمایل دارند باورش کنند. من به تک‌تک تحلیل‌های مخالفی که پیش کشیده شده‌اند، در نوشتارهای وابسته حرفه‌ای با موفقیت پاسخ گفته‌ام. در واقع در مقاله تازه‌ای در *مجله پلوس وان*<sup>۲۸</sup>، چندین دانشمند شناختگر از دانشگاه‌های روچستر و ام آی تی، روی چند داستان طبیعی پیرهان که مبلغی مسیحی قبل از من جمع‌آوری کرده بود، کار کرده‌اند. ترجمه‌های آنان را متعاقباً همان کشیش (استیو شلدون از موسسه مترجمان انجیل وایکلیف) بررسی کرد. جمع‌بندی آنها این بود: «در تحلیل ما شواهد محکمی دال بر وجود ساختارهای بندهای درونه در زبان پیرهان یافت نگردید». البته این چیزی را ثابت نمی‌کند. اما بی‌تردید می‌گوید اراده‌ای آشکار از یافته‌ها هنوز بیرون نیامده است که ثابت کند من در مورد تکرارپذیری اشتباه می‌کنم.

اگر تکرارپذیری به طور کلی فقط مؤلفه‌ای از هوش انسانی بود، حتی اگر حقیقت هوش انسانی بود، پس می‌شود که زبان‌های انسانی آن را به کار ببرند یا نبرند. تکرارپذیری قوه محدود نطق نیست. روشی است که انسان بوسیله آن می‌اندیشد و هیچ شواهد محکمه‌پسندی وجود ندارد که نشان دهند حیوان‌ها به روش تکرارپذیری فکر نمی‌کنند. حتی هوزر، فیچ و چامسکی اظهار می‌کنند که این خصیصه در حیوانات نیز می‌تواند وجود داشته باشد، نه فقط در زبان. مغز انسان بزرگ‌تر و پیچیده‌تر از مغز دیگر حیوانات است و من خیلی جاهای دیگر هم نوشته‌ام که این، توانایی‌های بیشتر و